

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

بیان دوم (قدرت شرعی و عقلی)

در فرضی که «ما لیس له بدل» به عنوان مرجح مستقل نباشد و به مرجح دیگر برگردد، مرحوم شهید صدر (رضوان الله تعالی علیه) راه دومی را مطرح می‌کنند و می‌فرمایند «ما لیس له بدل» مشروط به قدرت عقلیه و «ما له بدل» مشروط به قدرت شرعیه است. این کبری را هم پیاده کنیم که در تزامن بین دو واجب که یکی مشروط به قدرت عقلی و دیگری مشروط به قدرت شرعی است، واجبی که مشروط به قدرت عقلیه است ترجیح دارد. یعنی ما لیس له بدل فقط قدرت تکوینی عقلی را لازم دارد اما در ما له بدل علاوه بر اینکه مشروط به قدرت عقلیه است مشروط به قدرت شرعیه هم هست چون بدل دارد. می‌فرماید «بالنسبة إلى ما له بدل فقد أخذت القدرة قیداً فی لسان دلیله».

قدرت عقلی آن است که عقل قدرت را به عنوان شرط در خطاب معتبر می‌داند یعنی عقل می‌گوید تکلیفی که مولا می‌کند مقید است به اینکه مثلاً مکلف قادر باشد و عاجز نباشد چون تکلیف به عاجز قبیح است و تمام تکالیف منوط به قدرت عقلیه است. اگر «لا یُکَلِّفُ اللهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَهَا»^[1] را هم نداشتیم عقل همین را می‌فهمید و ادراک می‌کرد که هر تکلیفی منوط به این است که مکلف نسبت به آن متعلق قادر باشد و عاجز نباشد.

اما قدرت شرعیه - که عمدتاً در کلمات مرحوم نائینی مطرح شده و ظاهراً قبل از مرحوم نائینی این اصطلاح را نداشتیم - این است که قدرت اولاً در لسان دلیل اخذ بشود و ثانیاً دخیل در ملاک هم باشد. مثلاً در حج استطاعت قدرت شرعیه است. شارع می‌فرماید «لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً»^[2] این استطاعت اولاً در لسان دلیل اخذ شده و ثانیاً این قدرت دخیل در ملاک است به طوری که اگر کسی استطاعت نداشته باشد و حج را من غیر استطاعت انجام بدهد، می‌گوئیم این حج مجزی از حجة الاسلام نیست چون این ملاک را ندارد.

مرحوم آقاي صدر می‌فرمایند واجبی که دارای بدل است «أخذت القدرة قیداً فی لسان دلیله» به چه بیان؟ «لأن فرض وجود البديل هو فرض تقيد وجوب البديل بعدم القدرة على المبدل» بدل جایی که مکلف قدرت بر مبدل نداشته باشد شرعاً واجب می‌شود و همین «مساوق لتقيد دليل وجوب المبدل بالقدرة عليه». یعنی اگر مکلف قدرت بر مبدل داشت، مبدل ملاک دارد و بدل نه مشروعیت دارد و نه ملاک. در بدل عرضی هم همینطور است و هر کدام مقید به عدم اتیان دیگری یا مقید به عدم قدرت بر دیگری است. اگر در بدل عرضی مثل خصال کفاره بر یکی قدرت داشتید همان تعیین پیدا می‌کند.

به بیان دیگر این کبری مسلم است^[3] که آنچه مقید به قدرت عقلی است بر آنچه مقید به قدرت شرعی است تقدم دارد؛ در مانحن فیه می‌گوئیم ما لیس له بدل فقط قدرت عقلی می‌خواهد ولی ما له بدل منوط به قدرت شرعی است لذا ما لیس له بدل بر ما له بدل مقدم می‌شود^[4].

ایشان این راه را نمی‌پذیرد و مجموعاً سه اشکال می‌کنند. اشکال اول: سلمنا کبری را بپذیریم و بگوئیم اگر بین دو واجب که یکی منوط به قدرت عقلی و دیگری منوط به قدرت شرعی تزامم پیش آمد، واجبی که منوط به قدرت عقلیه است، ترجیح دارد. ولی باید بتوانیم بگوئیم ما لیس له بدل اطلاق دارد که شامل حال اشتغال به واجب مشروط به قدرت شرعی هم می‌شود. یعنی بگوئیم ازاله مطلقاً واجب است چه مشغول به واجب دیگر به قدرت شرعی باشید و چه نباشید. در حالیکه از دلیل بدلیت استفاده نمی‌شود که مبدل منوط به قدرت شرعیه باشد.

می‌فرمایند «إلا أن كون القدرة شرعية فيما له بدل بمقتضى دليل البدلية غير تام». از کجای دلیل بدلیت استفاده می‌کنید که مبدل منوط به قدرت شرعیه است؟ می‌گویند نفس بدلیت اثبات چنین شرطی را نمی‌کند. اگر گفتیم واجبی دارای بدل طولی است و بگوئیم شارع می‌گوید اگر قدرت بر این مبدل نداریم این بدل را انجام بدهد به این معنا نمی‌شود که مبدل مشروط به قدرت شرعیه شود. شارع می‌گوید در فرضی که عاجزی از اینکه این مبدل را انجام بدهی عقلاً بدل را انجام بده.

به عبارت دیگر در مواردی که عاجز از انجام واجب هستیم عقلاً دو احتمال و تصویر ممکن است: 1- شارع بگوید وقتی عاجز شدی واجب را رها کن و برای ما چاره‌ای نیاندیشد یعنی فعلی که جبران آن فعل غیر مقدور را کند، قرار ندهد. 2- شارع بدل قرار بدهد. اشکال اول این است که کجای بدلیت اقتضا می‌کند که مبدل منوط به قدرت شرعیه باشد؟ عرض کردیم قدرت شرعیه دو خصوصیت دارد: اولاً شارع آن را در لسان دلیل اخذ کرده باشد ثانیاً این قدرت در ملاک آن فعل دخیل باشد^[15].

اشکال دوم: قدرت شرعیه در جایی است که شرطیت قدرت در دلیل متصل به واجب ذکر شده باشد؛ اما در بدلیت از راه دلیل منفصل، قدرت را برای مبدل تصویر می‌کنید. به بیان دیگر می‌گویند سلمنا که این قدرت شرعی است، اما این را در جایی قبول می‌کنیم که تقیید به این قدرت «متصلاً بدلیل المبدل» باشد «على أساس استظهار المولوية أو التأسيسية من التقیید».

توضیح اینکه وقتی شارع می‌گوید اگر قدرت داشتی این فعل را از شما می‌خواهم؛ اگر این قدرت در لسان خود دلیل باشد قاعده‌ی مولویت و تأسیسیت می‌گوید حتماً این قید دخیل در مقصود شارع است. این برداشت جایی است که قید متصل به دلیل شارع باشد. وقتی متصل شد استظهار مولویت می‌کنیم یعنی می‌گوئیم این قدرت با قدرتی که عقل می‌گوید فرق دارد. قدرت عقلی این است که اگر عاجز بودید تکلیف ندارید ولی وقتی از این قدرت که متصل است استظهار تأسیسیت و مولویت کردیم به این معنا می‌شود که اگر قدرت ندارید، مطلوب من نیست. مثلاً اگر با حرج، مشقت و چیزی که قدرت عرفیه بر آن نیست بخواهی انجام بدهی برای من مطلوبیت ندارد.

اما وقتی منفصل شد مانند «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» که یک دلیل عام منفصل است. از این دلیل منفصل چطور استظهار مولویت و تأسیسیت کنیم؟ چطور بفهمیم این قدرت به‌طوری در نظر شارع دخالت دارد که در ملاک عمل دخیل است؟ «و أما إذا كان التقیید في دليل منفصل فلا يبقى ملاك للاستظهار المذكور. و الأمر في المقام كذلك، فإن دليل المبدل لم يرد فيه قید القدرة» در ما نحن فيه در لسان دلیل مبدل قید قدرت نیامده «و إنما ورد ذلك في دليل البديل المنفصل». در يك دليلي فرموده است «إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ»^[16] بعد در دلیل دیگر فرموده «فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً»^[17]. «فلا يقتضي إلا تضيق الحكم المبدل و تخصيصه بحال القدرة، الأمر الذي كان ثابتاً في نفسه بحكم العقل» به حکم عقل هم ثابت است که اگر قدرت بر مبدل نداري این بدل است.

خلاصه اشکال دوم این شد که قدرت شرعیه در جایی است که شرطیت قدرت در لسان دلیل مولا متصلاً بیاید. اگر متصل بود استظهار مولویت و تأسیسیت می‌کنیم ولی اگر منفصل بود، مجالی برای استظهار مولویت و تأسیسیت نیست.^[18]

اشكال سوم: بر فرض اگر کسی بگوید آیه «فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً» دنباله‌ی «إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ» آمده پس دلیل بدل متصل به مبدل است لذا قدرت شرعی استفاده می‌شود.

می‌فرمایند باز هم نمی‌توانیم بگوئیم این قدرت شرعی است چون قدرت شرعی آن است که دخیل در ملاک باشد. اما در این مثال که می‌گوید وضو بگیر و متصلاً و در دنباله‌اش می‌گوید «فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً» نکته‌ی دیگری مثل تحدید موضوع وجود دارد لذا تأسیسیت و دخالت در ملاک از آن استفاده نمی‌شود. در مثال شارع می‌خواهد موضوع مبدل را محدود کند و بگوید اگر قدرت بر مبدل نداشتید سراغ بدل بیایید پس نکته‌ی آوردن تقیید به قدرت، تحدید موضوع مبدل است.

به عبارت دیگر، قدرت شرعی قدرتی است که دخیل در ملاک باشد یعنی شارع می‌گوید این عمل در فرضی پیش من ملاک دارد که تو قادری و اگر تو قدرت نداشته باشی ملاک ندارد. در قدرت عقلی می‌گوئیم اگر کسی قدرت بر انجام ندارد عذر محسوب می‌شود اما ملاک فعل به قوت خودش باقی است. در فرض عجز عادی مکلف، فعل به ملاک خودش باقی است اما در قدرت شرعی در فرضی که مکلف عاجز است فعل ملاک ندارد.

مثلاً «ما جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»^[9] نیز به این بحث ارتباط پیدا می‌کند که به نظرم می‌رسد در قاعده‌ی لا حرج هم این را مطرح کردیم. می‌گوئیم اگر قدرت دخیل در ملاک باشد، فعلی که مقدور مکلف نیست و حرجی است، باطل است. در همین جا هم اگر گفتیم در اثر تراحم بین ازاله و صلاة، ملاک صلاة از دست می‌رود، اگر کسی نماز خواند نمازش باطل است. در فرض تراحم بین تطهیر بدن و وضو، ملاک وضو چون منوط به قدرت شرعی باشد در فرض تراحم از دست می‌رود و این وضو باطل است که در فتوایی که مرحوم سید دادند می‌خواهیم به این مطلب توجهی کنیم و آنجا عرض خواهیم کرد.

پس اگر از شما پرسیدند فرق بین قدرت عقلی و قدرت شرعی چیست؟ فرق دو چیز است؛ (1) قدرت عقلی در لسان دلیل اخذ نمی‌شود ولی قدرت شرعی در لسان دلیل اخذ می‌شود. (2) در قدرت عقلی اگر کسی عاجز شد فعل به ملاک خودش باقی می‌ماند اما در قدرت شرعی اگر عاجز شد به ملاک خودش باقی نمی‌ماند و ملاک ندارد. لذا مثال استطاعت را هم عرض کردیم که اگر فقیهی گفت این استطاعت قدرت شرعی است که دخیل در ملاک است. نتیجه‌ی قهری‌اش این می‌شود که اگر کسی حج را بدون استطاعت انجام بدهد، مجزی از حجة الاسلام نیست.

پس در اشکال سوم مرحوم آقای صدر می‌فرمایند اگر يك جا دلیل بدلیت هم متصل به دلیل مبدل باشد، در صورتی می‌توانیم بگوئیم این قدرت، قدرت شرعی است که هیچ نکته‌ی دیگری غیر از دخل در ملاک در میان نباشد. اما اگر مولی می‌گوید در صورت عدم قدرت من این را بدل قرار دادم پس دلیل بدلیت متصل به دلیل مبدل برای تحدید الموضوع است نمی‌توان قدرت شرعی را استفاده کرد.

پس نتیجه این شد که چه متصل و چه منفصل باشد، از خود بدلیت قدرت شرعی را نمی‌توانیم استفاده کنیم و قدرت شرعی که دخیل در ملاک است را باید از قرائن استفاده کنیم. در نتیجه ایشان می‌فرمایند اینکه بگوئیم هر واجبی که بدل دارد از آن استفاده می‌کنیم مبدل منوط به قدرت شرعی است هذا غیر تام و صغری محل اشکال است^[10].

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين

[1] □ بقره، 286.

[2] □ آل عمران، 97.

[3] أولين مرجح طبق بيان مرحوم صدر، مسئلهى قدرت عقلية و شرعى است. ولى ما طبق كلام مرحوم خوئى پيش مىرويم ابتدا تقدم ما ليس له بدل بر ما له بدل را مطرح كرديم. لذا ايشان بر طبق مباحث قبلشان مسلم گرفتند كه قدرت عقلى بر قدرت شرعى مقدم است.

[4] بحوث في علم الأصول، ج7، ص: 85 و 86: المحاولة الثانية- و تشتمل على كبرى و صغرى، أما الكبرى- فما تقدم في المرجح السابق من تقديم المشروط بالقدرة العقلية على المشروط بالقدرة الشرعية. و أما الصغرى- فباستظهار أن ما له بدل يكون مشروطاً بالقدرة الشرعية دون ما ليس له بدل.

و الحديث عن الكبرى و مدى صحتها تقدم في المرجح السابق. و أما البحث حول الصغرى، فيمكن أن يقال في توجيهها: أن القدرة لم تؤخذ في لسان الدليل فيما ليس له بدل لا تصريحاً و لا تلويحاً، فتكون القدرة بالنسبة إليه عقلية، و أما بالنسبة إلى ما له بدل فقد أخذت القدرة قيماً في لسان دليله، لأن فرض وجود البديل هو فرض تقييد وجوب البديل بعدم القدرة على المبدل، و هو مساوق لتقييد دليل وجوب المبدل بالقدرة عليه، و إلاً اجتمع المبدل و البديل على المكلف. فتكون القدرة شرعية فيه.

[5] بحوث في علم الأصول، ج7، ص: 86: و هذه المحاولة غير تامة. لأن كبرى ترجيح المشروط بالقدرة العقلية على المشروط بالقدرة الشرعية و إن كانت تامة على بعض معاني القدرة الشرعية، كما أن إطلاق دليل الخطاب الذي ليس له بدل لحال الاشتغال بواجب مشروط بالقدرة الشرعية و إن كان يثبت أن ملاكه فعلي في هذا الحال، إلا أن كون القدرة شرعية فيما له بدل بمقتضى دليل البدلية غير تام. و قد تقدم في البحث الإثباتي من المرجح السابق وجهه.

[6] مائده، 6.

[7] مائده، 6.

[8] بحوث في علم الأصول، ج7، ص: 86 و 87: و نضيف هنا اعتراضين آخرين يختصان بهذه المحاولة. الاعتراض الأول- أنا لو سلمنا إمكان استظهار كون القدرة شرعية إذا أخذت قيماً في لسان الدليل، فإنما نسلّمه فيما إذا كان التقييد بها متصلاً بدليل المبدل، على أساس استظهار المولوية أو التأسيسية من التقييد، بالنحو المتقدم شرحه. و أما إذا كان التقييد في دليل منفصل فلا يبقى ملاك للاستظهار المذكور. و الأمر في المقام كذلك، فإن دليل المبدل لم يرد فيه قيد القدرة و إنما ورد ذلك في دليل البديل المنفصل، فلا يقتضي إلا تضيق الحكم المبدل و تخصيصه بحال القدرة، الأمر الذي كان ثابتاً في نفسه بحكم العقل و المفروض أنه غير كاف لإثبات دخل القدرة في الملاك.

[9] حج، 78.

[10] بحوث في علم الأصول، ج7، ص: 87: الاعتراض الثاني- أنا لو افترضنا اتصال دليل البدلية بدليل المبدل مع ذلك لا يمكن إثبات أن القدرة في الحكم المبدل شرعية و دخيلة في ملاكه، لأن التقريب الذي على أساسه سلمنا استظهار دخل القدرة في الملاك لم يكن يتم فيما إذا كانت هنالك نكتة أخرى تستدعي ورود قيد القدرة في لسان الدليل، و في المقام يمكن أن يكون أخذ قيد العجز في دليل البديل بنكتة تحديد موضوع الأمر بالبديل، فلا يتشكل ذلك الظهور السياقي في التأسيسية لإثبات أن القدرة إنما جاء في لسان الدليل من جهة دخلها في الملاك.